

امام هادی مشعلدار هدایت

<?xml encoding="UTF-8?">

طلیعه

خداوند متعال روح و جان انسان را گنجینه ای از گرایشها و بینشها قرار داده. حسّ حقیقت جویی یا گرایش به کشف حقایق نمونه ای از آن گرایشهاست. این حسّ و پاره ای دیگر از احساسات و تمایلات در گفتار روانکاوان به عنوان «تمایلات عالی انسان» نام گرفته است.

انسان با وجود این گرایش همواره بر آن است تا به راز و رمز موجودات و حقایق نهفته در گیتی دست یابد و هر روز غبار جهل را از چهره آنها بزداید. در این میان آنچه با انسان بیشتر ارتباط داشته، تأثیرش در زندگی و سعادت او روشن تر باشد؛ بیشتر مورد تمایل و گرایش او قرار می گیرد و انگیزه او را در شناخت آن قوّت می بخشد. شناخت پیشوایان دین از مهم ترین اهرمهای انسان برای رسیدن به قله های سعادت به شمار می آید و این، خود بیانگر جایگاه بلند و اهمیت این موضوع است.

در نگرش شیعی، «پیشوایان معصوم» پیش تازان راه سعادت و مشعل داران هدایت الهی هستند. با این رویکرد، تلاش در راه شناخت آن رهبران امری است بایسته. در اهمیت این موضوع همین بس که در گفتار پیشوایان، شناخت خداوند در گرو شناخت امام معرفی شده است. 1

گرچه اندیشمندان و تاریخ نگاران، از دست یابی به تمام ابعاد زندگانی پیشوایان ناتوان اند؛ اما این بدان معنی نیست که ما از گام نهادن در این راه ناامید باشیم و خوشه ای از این گلستان برنچیده، باز گردیم. با این نگرش به نگارش این نوشتار می پردازیم و در این راه دست نیاز به خوان کرامت آن کریمان دراز می کنیم، امید آنکه از فیض لطفشان محروم باز نگردیم.

امام هادی علیه السلام در یک نگاه

ولادت؛ شهادت

آن حضرت به سال 212 ق. در نیمه ماه ذی حجه، دیده به جهان گشود2 و با قدومش ستاره ای دیگر در آسمان ولایت و امامت درخشید. نام آن حضرت، «علی» و مشهورترین لقبهایش «هادی» و «نقی» است. 3 کنیه حضرتش «ابوالحسن» 4 است و در میان راویان حدیث، به «ابوالحسن ثالث» شناخته می شود.

آن حضرت به همراه فرزند ارجمندش امام عسگری علیه السلام به شهر سامرا تبعید شد. اقامتگاه ایشان در آن شهر به نام «عسکر» نام گذاری شده بود؛ از این رو از ایشان به عنوان «عسکرین» یاد می شود. 5 این امام همام بعد از اقامتی طولانی در سامرا، پس از 33 سال رهبری شیعیان، با نقشه شوم یکی از خلیفه های عباسی به درجه بلند شهادت نایل آمد و در همان شهر در بستر خاک آرمید. بارگاه ملکوتی اش زیارتگاه شیعیان و شیفتگان آن حضرت است.

امام هادی علیه السلام پس از شهادت پدر بزرگوارش امام جواد علیه السلام به سال 220 ق. در حالی عهده دار رهبری شیعه گشت که تنها هشت بهار از عمر شریفش را پشت سر گذاشته بود. از آنجا که شیعیان، آغاز امامت امام جواد علیه السلام در سنّ نه سالگی را مشاهده کرده بودند، پذیرفتن امامت امام هادی علیه السلام برایشان چندان دشوار نمی نمود. همین موضوع در مباحث کلامی از بحثهای رایج روز به شمار آمد. در پاره ای از روایات، پیشوایان معصوم علیهم السلام با شاهد قرار دادن آیات قرآنی به اثبات این بحث کلامی پرداخته اند. امام باقر علیه السلام در پاسخ به پرسشی در مورد حجّت خدا بودن حضرت عیسی علیه السلام در کودکی، سخن حضرت عیسی را به عنوان شاهد بر این موضوع بیان می فرماید. 6 قرآن این جریان را مطرح نموده است. 7 امام رضا علیه السلام در مقام معرفی و دفاع از امامت امام جواد علیه السلام به این جریان استناد جسته، 8 و امام جواد علیه السلام نیز در همین راستا از تساوی امامت و نبوت در این جهت، سخن به میان آورده است. 9

مجموع این روایات از عدم شرط سنی در نبوت و امامت حکایت دارند. از دیدگاه عقلی و فلسفی نیز نمی توان بر این موضوع خرده گرفت؛ چه اینکه هیچ یک از موانع عقلی از قبیل محال ذاتی و وقوعی و . . . در اینجا وجود ندارد؛ در نتیجه با در نظر گرفتن قدرت نامحدود و اراده خداوند، تحقق آن ضروری است.

امامت امام هادی علیه السلام هم چون امامت دیگر امامان معصوم علیهم السلام علاوه بر کرامات و پیشگویی معصومان پیشین، با معرفی روشن و صریح امام جواد علیه السلام به اثبات می رسد. اسماعیل بن مهران می گوید: هنگامی که امام جواد علیه السلام برای بار دوم عزم خود را برای سفر به عراق جزم نمود، به محضرش شرفیاب شدم و از نگرانی درونی خود پرده برداشتم و نظر آن حضرت را در مورد امام و حجّت پس از خود، خواستار گشتم. حضرت در پاسخ چنین فرمود: «الامر من بعدی الی ابنی علی علیه السلام؛ 10 رهبری شیعه پس از من به دست فرزندم «علی» خواهد بود. »

شیخ مفید (ره) در گزارش خود این چنین آورده است: «امام پس از امام جواد علیه السلام فرزندش علی بن محمد علیه السلام است؛ چه اینکه تمام ویژگیهای امام در او جمع و از جهت فضیلت به نقطه اوج کمال رسیده است. . . ». روایات در این زمینه بسیار فراوان است. اما از آنجا که شیعیان نسبت به امامت و رهبری آن امام همام اتفاق نظر داشته و شخص دیگری در آن زمان چنین ادعایی را مطرح نساخته بود، ارائه همه آن روایات چندان ضروری نمی نماید. 11

حسن بن موسی نوبختی می گوید: «اصحاب و هواداران نهمین امام علیه السلام، امامت فرزندش علی بن محمد علیه السلام را پذیرا شدند؛ تنها گروه اندکی به امامت موسی بن محمد (موسی مبرقع) گرویدند که آنان نیز پس از گذشت زمانی کوتاه، از این ایده روی گردان و به امامت امام هادی علیه السلام رهنمون شدند. 12

ویژگی های عصر امام هادی علیه السلام

حضرت در دوران امامت خود با شش تن از خلیفگان عباسی (معتصم، واثق، متوکل، منتصر، مستعین و معتز) هم زمان بود. 13 معتصم و واثق همان سیاست مأمون را دنبال و برخوردی فریبنده و ملایم داشتند. اما آن هنگام که متوکل بر مرکب خلافت سوار شد، صحنه سیاست، رنگی دیگر به خود گرفت و عرصه بر امام علیه السلام و پیروانش تنگ گشت.

ابوفرج اصفهانی جریان را این سان گزارش می کند: «کار بد رفتاری متوکل با علویان، از تمام خلیفگان عباسی بدتر

بود و ستمی که از ناحیه او بر آنان روا داشته شد، در دوره هیچ کدام از عباسیان دیده و گزارش نشده است. « 14 متوکل از حضور امام هادی علیه السلام در مدینه بیمناک بود و احتمال آنکه حضرت در آنجا دست به فعالیتهای سیاسی بزند؛ آرامش خاطر او را بر هم زده بود. او هم چنان در اندیشه بود که چگونه این مشکل را از پیش پای خود بر دارد، تا آنکه نقشه شیطانی تبعید امام علیه السلام از مدینه به سامرا را در سر پروراند. در این هنگام نامه عبدالله بن محمد که عهده دار اقامه نماز و اداره جنگ در مدینه بود، هر گونه تردیدی را از صفحه دل متوکل زدود. عبدالله در نامه خود چنین آورده بود: «اگر نیازی به مکه و مدینه داری، علی بن محمد الهادی را از آن دیار دور گردان؛ چرا که او مردم را به پذیرش امامت خود فرامی خواند و گروه زیادی به پیروی از او تن داده اند. « 15 امام علیه السلام در نامه ای به متوکل به تکذیب این گزارش پرداخت 16 و متوکل در پاسخ، بر کنار شدن عبدالله بن محمد را به اطلاع او رساند و عزیمت حضرت به سوی سامرا را خواستار شد. در اینجا به بخشی از آن نامه اشاره می شود:

«بسم الله الرحمن الرحيم، اما بعد فان اميرالمؤمنين عارف بقدرک، راع لقربتک، موجب لحقک. . . و قد رأی [اميرالمؤمنين] صرف عبدالله بن محمد عماکان يتولاه من الحرب والصلاة بمدينة الرسول (ص). . . « 17

در این نامه چند نکته شگفت انگیز است که به تحلیل آن می پردازیم:

1. متوکل که در خود انباری از باروت کینه و دشمنی آن حضرت را نهان داشت، در نگارش نامه از واژگان ادبی و اخلاقی بهره جسته و بدین سان خود را از شیفتگان آن حضرت قلمداد نموده؛ تا راه هر گونه شک و تردیدی را بر مردم ببندد.

2. هشت بار واژه اميرالمؤمنين را در مورد خود تکرار می کند تا هم چنان موضوع حاکمیت و رهبری خویش را در خاطر مردم و به ویژه امام هادی علیه السلام زنده نگه دارد.

3. وی گرچه امام علیه السلام را در چگونگی انجام سفر آزاد گذاشت؛ اما گماردن یحیی بن هرثمه و پاره ای از نظامیان همراه او به خدمت گزاری و همراهی حضرت، خود نوعی مراقبت و پیش گیری از حرکتهای احتمالی مخالفان به حساب می آید. 18

امام هادی علیه السلام بدون هیچ گونه میل باطنی، بلکه با کراهت و اجبار، تن به این سفر می دهند. حضرت خود از این کراهت چنین پرده برمی دارد: «یا ابا موسی اخرجتُ الی سرّمن رأی کرها». 19

اگر حضرت عزم بر این سفر نمی نمود، گفتار عبدالله بن محمد و دیگر سخن چینان، بیشتر به کرسی می نشست و متوکل را در موضع خصمانه خود در برابر امام مصمّم تر می ساخت.

به سوی سامرا

شیخ مفید (ره) این جریان را چنین گزارش می کند: «پس از آنکه نامه متوکل به دست حضرت رسید، حضرت آماده سفر شد. یحیی بن هرثمه در این سفر حضرت را همراهی می کرد. امام حسن عسکری علیه السلام و دیگر اعضای خانواده امام علیه السلام نیز همراه حضرت بودند. در طول این سفر، کراماتی از حضرت نمایان گشت. حضرت در بغداد مورد استقبال گرم مردم قرار گرفت پس از ورود حضرت به سامرا، متوکل دستور داد حضرت را در کاروان سرای صعلیک (بی نوایان) اسکان دهند. صالح بن سعید راز این کار را کاهش قدر و منزلت امام معرفی می کند». 20

در مجموع، این سفر آثار و پیامدهای مثبتی به دنبال داشته است که پاره ای از آنها را مرور می کنیم:

1. رفتار اخلاقی و کراماتی که از امام آشکار شد، یحیی بن هرثمه را که در آغاز سفر روشی سخت در پیش گرفته بود، شیفته و ارادتمند امام علیه السلام ساخت.

2. بدون شک یکی از مأموریت‌های مهم یحیی بن هرثمه گزارش دقیق چگونگی برخورد امام علیه السلام با نامه متوکل و مأموران او بود؛ بنابراین حضرت طوری رفتار خود را تنظیم کرد که او وادار شد در گزارشش امام را ستایش کند.

3. یحیی، گرچه علاقه و ارادت مردم مدینه را نسبت به حضرت مشاهده کرده بود؛ اما شاید برداشت او این بود که این ابراز علاقه و محبت به مدینه محدود می‌گردد و از مرز آن سامان عبور نخواهد کرد؛ اما استقبال گرم مردم بغداد؛ دومین پایتخت حکومت عباسیان، وی را به جایگاه بلند آن حضرت در سایر مناطق اسلامی آشنا ساخت.

21

در سامرا

متوکل با این هدف که فعالیت‌های امام را از نزدیک کنترل و از هر گونه اقدام انقلابی جلوگیری به عمل آورد، حضرت را به سامرا تبعید نمود؛ اما وی هرگز بدان بسنده نکرده، پیوسته اندیشه ضربه زدن به شخصیت امام علیه السلام را در ذهن خود می‌پروراند. البته این سیاست در برابر امام علیه السلام، یک سیاست شکست خورده بود و سرانجام متوکل را از دست یافتن به هدف شوم خود ناکام گذاشت. 22

موضعگیری های متوکل

در این مجال به چند نمونه از موضعگیری های متوکل در برابر امام هادی علیه السلام اشاره می‌شود: به متوکل گزارش رسید که حضرت آیه شریفه «یوم یعض الظالم علی یدیه» 23؛ «روزی که ستمکار دستهای خود را به دندان می‌گزد.» را بر عده ای از خلیفگان تفسیر و تطبیق می‌نماید. او در دیداری با نزدیکان خود نظر آنان را در این باره خواستار شد و آنان در پاسخ گفتند: باید در حضور مردم (اهل سنت) از حضرت خواسته شود تا به تفسیر این آیه شریفه بپردازد؛ اگر او آیه را همان گونه که به تو گزارش رسیده، تفسیر نماید، واکنش آنان تو را از هر اقدامی بی‌نیاز خواهد ساخت و اگر به گونه ای دیگر به تفسیر آن بپردازد، رسوا شدن نزد پیروانش را به دنبال خواهد داشت.

متوکل با پذیرفتن این نقشه شیطانی بر آن بود که حضرت را با اهل سنت - که بیشتر مردم سامرا از آنان بودند - به ستیز بکشاند و با گل آلود کردن آب، ماهی مقصود خود را صید نماید؛ اما غافل از اینکه خداوند بهتر می‌داند بار سنگین رسالت خود را بر دوش چه کسی بگذارد.

مدعی خواست که از بیخ کند ریشه ما غافل از آن که خداوند هست در اندیشه ما

وقتی همه حضور یافتند، تفسیر آیه از حضرت پرسیده شد. حضرت در پاسخ فرمود: «آنان، دو مردی هستند که خداوند با کنایه درباره آنان سخن رانده و با این پوشاندن نامشان بر آنان منت نهاده؛ آیا خلیفه دوست دارد آنچه خداوند پنهان داشته، آشکار سازد؟» خلیفه در پاسخ گفت: دوست ندارم به این کار اقدام کنم. 24

آری حضرت این سان متوکل را در نقشه شیطانی اش ناکام و برگری دیگر بر دفتر رسوایی او افزود.

به متوکل گفته شد که امام هادی علیه السلام در منزل خود سلاح، نامه و دیگر چیزهایی که از سوی پیروانش به او داده می شود، نگهداری می کند. متوکل به تنی چند از ترکان مأموریت داد تا در هجومی غافل گیرانه به خانه حضرت یورش برند. آنان نیز با یورش به خانه حضرت، مشاهده کردند که حضرت در اتاقی که جز ریگ فرش نداشت، نشسته و پیراهنی مویین در بر دارد و با توجه و حضور قلب به تلاوت آیات قرآن مشغول است. در همان حال حضرت را دستگیر و به دربار متوکل بردند. او که جامی از شراب در دست داشت، با ورود امام علیه السلام ادای احترام کرد و امام را به نوشیدن آن فرا خواند. حضرت در واکنش به فراخوانی او، فرمود: گوشت و خون من هرگز به شراب آلوده نشده، مرا از این کار معاف بدار. متوکل این عذر را پذیرفت اما او دگر بار حضرت را به خواندن اشعاری چند فرا خواند. حضرت فرمود: من کمتر شعر می خوانم. اما وی هم چنان برخاسته خود پای می فشرد تا آنکه امام به خواندن این اشعار پرداخت:

باتوا علی قلل الاجبال تحرسهم غلب الرجال فما اغنتهم القلل
و استنزلوا بعد عز عن معاقلهم فادعوا حفرا یا بئس ما نزلوا
نادا هم صارخ من بعد دفنهم این الاساور و التیجان و الحلل
این الوجوه التی کانت منعمه من دونها تضرب الاستار و الکلل
فافصح القبر عنهم حین ساولهم تلک الوجوه علیها الدود تنتقل

«آنان بر بلندای حکومت آرمیده اند در حالی که مردان قوی از آنان نگهبانی می کنند؛ اما زندگی بر این بلندیها، آنان را بی نیاز نمی سازد. پس از آنکه شکوه و عزت داشتند، از دژهایشان فرو کشیده شدند و در حفره هایی (گورها) قرار گرفتند که بد جایی است. آنگاه که مدفون می شوند، منادی فریاد می زند:

کجاست تختها، تاجها و لباسهای گران قیمت؟ کجاست آن صورتهایی که در ناز و نعمت بوده و در پس پرده ها پوشیده بودند؟ به جای آنان قبرشان پاسخ می دهد: این صورتها در اینجا هستند و کرمها بر این صورتها با یک دیگر به جنگ برخاسته اند.»²⁵

حاضران در مجلس نسبت به حضرت بیمناک شدند؛ چراکه گمان می کردند متوکل تصمیم ناگواری در مورد حضرت خواهد گرفت؛ اما ناگاه گریه متوکل را به تماشا نشستند و آنان نیز همراه او گریستند و متوکل فرمان برچیدن بساط شراب را صادر کرد.²⁶

متوکل در این اندیشه بود که با دادن جام شراب مقام و عظمت آن بزرگوار را به چالش بکشاند و چون در این برنامه ناکام شد، راه دیگری برگزید و حضرت را به خواندن اشعار فرا خواند و چنین پنداشت که او اشعاری مانند سروده های رایج در میان مردم در ستودن شراب یا ستایش کنیزان خواهد سرود؛ اما حضرت با خواندن آن اشعار اخلاقی، گویا با پتکی سنگین بر مغز او ضربه ای وارد ساخت. مجلس شادی متوکل به مجلسی آکنده از حزن و غم دگرگون شد و متوکل ماند و مجلسی با پایان اشکبار.²⁷

متوکل امام هادی علیه السلام را به زندان افکنده بود. حضرت در زندان فرمود: «من نزد خداوند از شتر حضرت صالح گرامی ترم.» و این آیه را تلاوت نمود: «تمتعوا فی دارکم ثلاثة ایام ذلک وعد غیر مکذوب»²⁸؛ تا سه روز در خانه های خود بهره مند باشید، این وعده ای است که دروغ در آن راه ندارد.

متوکل یک روز پس از آن، با پوزش خواستن از حضرت، دستور آزادی او را از زندان صادر کرد. سه روز بیشتر از

جریان زندانی ساختن امام نگذشته بود که ناگاه سه تن از ترکان بر متوکل یورش بردند و پرونده سیاه عمر او را برای همیشه بستند. پس از وی فرزندش منتصر به جانشینی او برگزیده شد. 29

در میدان سیاست

امام هادی علیه السلام بسان دیگر امامان پیشین با در نظر داشتن شرایط زمان، گام در وادی سیاست نهاد. در این مجال به گزارش پاره ای از موارد آن بسنده می شود:

1. طرح موضوع رهبری معصومان علیهم السلام

حضرت این موضوع را که از جنبه سیاسی موضوعی بسیار با اهمیت و حسّاس است، در قالب دعا و زیارت تبیین ساخته. برای نمونه نگاهی به زیارات جامعه کبیره می افکنیم و این چنین می خوانیم: «السلام علیکم یا اهل بیت النبوة. . . قادة الامم و ساسة العباد. . .». 30 حضرت در این فراز، پیشوایان معصوم را به عنوان رهبران امتها و سیاست گذاران بندگان [خدا] معرفی می فرماید. این نوع تأکید بر رهبری آن پیشوایان، خطّ بطلانی است بر زمامداری دیگر خلیفگان. حاکمیت مردم تنها از آن معصومان است و حکومت دیگران، نامشروع و غاصبانه است.

2. نکوهش همکاری با حاکمان

حضرت در پاسخ پرسشی در مورد اجیر شدن برای بنی عباس چنین فرموده است: «اگر در انجام این کار مجبور باشی، خداوند عذر تو را خواهد پذیرفت؛ اما اگر جبری در کار نباشد، کاری ناپسند خواهد بود.» شخص پرسشگر سؤال خود را تکمیل می کند که: ورود من در میان کارگزاران حکومت عباسیان راهی است برای ضربه زدن بر پیکره نظام آنان. که حضرت در پاسخ، ضمن ستایش این کار، از وجود ثواب و اجر در آن خبر می دهد. 31

3. به کارگیری واژه طاغوت در مورد متوکل

در فرهنگ قرآنی، طاغوت در برابر خداوند قرار دارد؛ آنجا که سخن از ولایت به میان می آید، خداوند خود را ولیّ مؤمنان و طاغوت را ولی کافران می خواند: «اللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوا یُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّورِ وَ الَّذِیْنَ کَفَرُوا اَوْلِیَآءُهُمُ الطَّاغُوتُ. . .» 32؛ خداوند ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند، آنان را از تاریکی ها به سوی نور می برد (اما) کسانی که کافر شدند، سرورانشان طاغوتهايند که آنها را از روشنایی به تاریکی می برند. در آیه دیگر رجوع کنندگان به طاغوت را نکوهش و بر لزوم کفر به آن تأکید می ورزد: «یریدون ان یتحاکموا الی الطَّاغُوتِ وَ قَدْ اَمَرُوا اَنْ یَّکْفُرُوا بِهِ» 33؛ می خواهند داورى به نزد طاغوت برند و حال آنکه فرمان یافته اند که به آن کافر شوند. هم چنین در وصف فرعون از این عنوان بهره می جوید: «انه طغی» 34؛ فرعون طغیان کرده است. حال با این نگرش قرآنی به کلام حضرت می نگریم. «قال علی بن محمد علیه السلام : لَمَّا بَدَأَ الْمُتَوَكِّلُ بَعْمَارَةَ الْجَعْفَرِیِّ مِنْ سَرْمَنِ رَأًی. . . یا علی هذه الطاغیة یقتل بهذا البناء.» 35؛ وقتی متوکل ساختمان جعفری را در سامرا بنا نهاد، حضرت از آینده آن خبر داد که: این طاغوت در این ساختمان کشته خواهد شد.

4. شبکه ارتباطی وکالت

شیعیان در طول تاریخ امامت پیشوایان خود همیشه با مشکلات سیاسی دست و پنجه نرم می کردند و حاکمان

در مورد رابطه آنان با پیشوایان معصوم محدودیت هایی اعمال می داشتند. این حساسیت و محدودیتها از زمان امام جواد علیه السلام رو به فزونی نهاد. از این رو برای پاسداری از هویت تشیع و پویا نگهداشتن هسته های مرکزی مقاومت، گسترش «شبکه وکالت» ضروری می نمود. در زمان امام هادی علیه السلام به دلیل اینکه سازمان وکالت، جایگاه و نقش خود را در میان مردم یافته بود، متوکل با جذب و گزینش افرادی که بینش ضدّ علوی داشتند، می کوشید تا مخالفان خود را از میان بردارد و فعالیتهای سازمان یافته علویان به ویژه امامیه را نابود سازد.

خشونت و سخت گیری دوران 16 ساله زمامداری او چنان بود که گروهی از وکیلان امام علیه السلام در سراسر نقاط اسلامی زیرشکنجه به شهادت رسیدند و یا به زندانهای طولانی محکوم شدند. این نوع اقدامات بر پیکره سازمان وکالت لطمه های جدی وارد ساخت؛ اما حضرت هادی علیه السلام با تلاش حساب شده این شبکه را هم چنان فعال و پویا نگه داشت. 36 علی بن جعفر الوکیل، ابراهیم بن محمد همدانی، حسین بن عبد ربّه و فرزندش علی بن حسین و احمد بن اسحق رازی از وکیلان آن حضرت به شمار می آیند. 37

در عرصه فرهنگ

امام هادی علیه السلام در عرصه فرهنگی، جلوه های زیبایی آفریده است که در این مجال نمونه هایی از آن را گزارش می کنیم:

1. ستیز با گرایشهای غلوآمیز

موضوع «غُلُو» از جمله موضوعاتی است که در طول تاریخ تشیع مشکل آفرین بوده است. غلوکنندگان، مقام امامان را بیش از حد بالا می بردند و در اظهار علاقه و محبت به ایشان راه افراط می پیمودند. امیرمؤمنان علیه السلام در بیان خود، غلو را سرآغاز هلاکت می شمرد: «هَلَكَ فِی رَجُلَانِ مُحَبِّ غَالٍ وَ مَبْغُضِ قَالٍ»؛ دو گروه در مورد من هلاک می شوند: گروهی که در دوستی من غلو می کنند و گروهی که با من سرستیز دارند».

این غالیان علاوه بر انحراف فکری خود، از آن رو که چهره زشتی از مکتب تشیع نشان می دهند، راه را برای دشمنان در ستیز با شیعه هموار می سازند. پیشوایان معصوم علیهم السلام همواره خطر آنان را گوشزد کرده، برخورد لازم می دیدند غبار غلو را از چهره تابناک مکتب تشیع بزدایند و این سلاح را از کف دشمن برگیرند. اما غالیان نه تنها از این گونه سخنان پند نمی گرفتند؛ بلکه با حمل آنها بر تقیه، هم چنان بر مرام خود پای می فشردند. حضرت در نامه ای به محمد بن عیسی چنین نگاشته:

«خداوند قاسم یقطینی و علی بن حسکه قمی را مورد لعنت قرار دهد».

در حدیثی دیگر، حسن بن محمد، معروف به ابن بابا و محمد بن نصیر نمیری و فارس بن حاتم قزوینی مورد لعنت حضرت قرار گرفته اند. 39 احمد بن محمد سیاری از دیگر غالیان است، همو که بیشتر روایات تحریف قرآن را نقل کرده. نجاشی در وصف او می گوید: «ضعیف الحدیث، فاسد المذهب». 40

2. شبهه زدایی و پاسداری از مرزهای عقیدتی

در زمان امام هادی علیه السلام چند موضوع اعتقادی به عنوان رایج ترین موضوعات کلامی مورد بحث و گفت و گو قرار می گرفت؛ از آن جمله موضوع «خلق قرآن» بود که پراکندگی و جدایی میان مسلمانان، از پی آمدهای

نامطلوب آن بود. گروهی بر این باور بودند که: قرآن مانند دیگر موجودات، پدیده و مخلوق است. و گروهی دیگر بر مخلوق نبودن آن اصرار داشتند. حضرت در این عرصه به ستیز با این پدیده شوم پرداخت و یارانش را از دخالت در این بحث بی فایده بازداشت. امام در نامه ای به شیعیان که عیسی بن عبید یقطینی آن را گزارش کرده، چنین نگاشته است:

«بسم الله الرحمن الرحيم. . . عصمنا الله و اياك من الفتنة. . . نحن نرى ان الجدل في القرآن بدعة 41؛ . . . خداوند ما و تو را از فتنه نگاه دارد؛ ما برآنیم که این سان جدال در مورد قرآن، نوعی بدعت است. » موضوع «دیده شدن خدا در روز قیامت» نیز از موضوعات جنجال برانگیز آن دوران بود. احمد بن اسحق با نگاشتن نامه ای به امام خواستار اظهار نظر امام در این موضوع شد که حضرت در پاسخ با استدلالی منطقی هر گونه دیدن خداوند را مردود شمردند. 42

موضوع دیگری که امام علیه السلام با بیان خود، راه را بر شبهه افکنان مسدود کرد مسأله «جبر و تفویض» بود. حضرت در گفتاری ابعاد و جوانب آن را تبیین نمود. 43

3. تبیین جایگاه بلند پیشوایان معصوم علیهم السلام

امام هادی علیه السلام یک دوره درس امام شناسی در قالب زیارات «جامعه کبیره» ارائه فرمود که در منابع حدیثی معتبر گزارش گردیده است. 44 و شرحهای گوناگونی نیز بر آن نگاشته شده است. مرحوم آقا بزرگ تهرانی در الذریعه نام آنها را ضبط کرده است. 45 در این مجال به فرازهایی از این زیارت نظر می افکنیم و میزان شناخت خود را از پیشوایان معصوم علیهم السلام محک می زنیم.

«السلام علیکم . . . و ابواب الایمان و امناء الرحمن. . .»؛ درهای ایمان و امین اسرار خدای رحمان. «السلام علی محالّ معرفة الله و مساکن بركة الله»؛ محلّ شناخت خداوند و منزل برکت الهی. «عصمکم من الزل و آمنکم من الفتن و طهرکم من الدنس. . .»؛ خداوند شما را از هر لغزشی دور داشته و از هر فتنه ای در امان قرار داده و از پلیدی پاک گردانیده. . . «و هدی من اعتصم بکم من اتباعکم فالجنة مأویة و من خالفکم فالتار مئواه»؛ کسی که به ریسمان هدایت شما چنگ زده، ره هدایت را یافته و کسی که پیروی شما را پیشه خود سازد، در بهشت برین جای خواهد داشت و کسی که با شما از ره مخالفت درآید، جایگاهش دوزخ است.

4. تربیت و پرورش شاگرد

تربیت شاگردانی زبردست و استفاده از آنان در موارد لازم، از جمله کارهای فرهنگی بود که امامان معصوم علیهم السلام بدان اهتمام می ورزیدند. انجام این امر مهم در طول دوران امامت دچار فراز و نشیب می گشت و این، در گرو شرایط سیاسی حاکم بر جامعه اسلامی بود. عصر امام باقر و امام صادق علیهما السلام بهترین فراز این دوران به شمار می آید؛ زیرا فشار سیاسی تا حدّ زیادی کاسته شده و زمینه برای گسترش بستر فرهنگی در جامعه اسلامی فراهم شده بود.

در زمان امام هادی علیه السلام خفقان شدید، عرصه فعالیت سیاسی را تنگ کرده بود؛ اما حضرت بدون اینکه کوچک ترین فرصتی را از دست بدهد، در این میدان گام نهاد و به پرورش نخبگانی پرداخت که نامشان در تاریخ به ثبت رسیده است. مرحوم شیخ طوسی در حدود 190 نفر از صحابیان و شاگردان آن حضرت را بر می شمرد. 46 در این مجال به شرح زندگانی پاره ای از آنان نگاهی خواهیم افکند:

1. حسن بن راشد (ابو علی)

امام هادی علیه السلام وی را چنین وصف فرموده: «ابن راشد رحمه الله فانه عاش سعیدا و مات شهیدا؛ ابن راشد که رحمت خداوند بر او باد، در این دنیا با سعادت زیست و با شهادت به سرای جاویدان شتافت.» 47

2. حسن بن علی بن ناصر

سید مرتضی (ره) وی را این گونه می ستاید: «فضیلت او در علم و زهد و فقاہت، روشن تر از آفتاب است. او اسلام را در دیلم رواج داد تا آنکه این دعوت اثر خود را بخشید و مردم آن سامان را از جهل و گمراهی به سعادت رهنمون ساخت.» 48

3. ایوب بن نوح

شیخ طوسی (ره) در مورد او این حدیث را گزارش نموده که: عمرو بن سعید مدائنی که خود فطحی مذهب بود، می گوید: «در محضر امام هادی علیه السلام شرفیاب بودم که ایوب بن نوح وارد شد و پس از انجام کارش آنجا را ترک کرد. حضرت هادی علیه السلام به من فرمود: ای عمرو! اگر دوست داری مردی از اهل بهشت را به تماشا بنشینی، به این شخص بنگر.» 49

4. عبدالعظیم حسنی علیه السلام

وی با چهار واسطه به امام مجتبی علیه السلام می رسد (عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن المجتبی علیه السلام). عظمت مقام و جایگاه بلند او بر تارک تاریخ می درخشد. مرقد شریفش در منطقه ری زیارتگاه شیعیان و شیفتگان اهل بیت علیهم السلام است. از ویژگیهای او این است که وی باورهای دینی خود را با عرضه بر امام هادی علیه السلام محک زد و بدین سان با زدن مهر تأیید حضرت بر باورهایش، آن باورها را بیمه ساخت. وی در شمارش امور واجب، موضوع ولایت را بر نماز و دیگر واجبات مقدم داشت. 50

پاره ای از روایات در عظمت آن شخصیت بزرگ در کتابهای حدیثی آمده است که مرحوم آیت الله خویی درباره آنها می گوید: «این روایات ضعیف و بی سند هستند. بزرگواری و عظمت و ایمان و پرهیزکاری او به گونه ای روشن است که برای اثبات آن از بهره گیری از این نوع روایات بی نیاز هستیم.» 51

5. عثمان بن سعید

او شخصیتی است که در مکتب امام هادی علیه السلام تربیت یافت و تا آن حد به پیش رفت که از سوی امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام به عنوان وکیل معرفی شد، و همو اولین نایب خاص امام عصر علیه السلام در زمان غیبت صغری است.

امام هادی علیه السلام از دید مخالفان

1. متوکل در نامه خود به حضرت، زبان به اعتراف می گشاید که: «ان امیرالمؤمنین عارف بقدرک 52؛ همانا متوکل به مقام و عظمت تو آگاه است.»

2. یحیی بن هرثمه که مأموریت انتقال حضرت را به سامرا داشت، ورود خود به مدینه و منزل امام هادی علیه السلام را این گونه گزارش می کند:

«وقتی وارد مدینه شدم، منزل حضرت را مورد تحقیق و تفحص قرار دادم. جز قرآن و کتابهای علمی و کتابهایی در زمینه دعا، بر چیز دیگری دست نیافتم. آن چنان عظمت حضرت در نظرم جلوه گر شد که خدمت گزاری او را خودم بر عهده گرفتم و با حضرت برخوردی نیکو داشتم.» 53

3. ابن حجر عسقلانی، از عالمان سنی مذهب، در وصف امام علیه السلام می گوید: «و کان وارث ابيه علما و

سخاء⁵⁴؛ در علم و بخشندگی وارث پدرش بود. «

4. حافظ ابن کثیر دمشقی، از مورخان قرن هشتم که با تعصب شدید خود، از شیعه به عنوان گروه گمراه یاد می کند، در ستایش از حضرت این چنین می گوید: «و قد کان عابدا زاهدا⁵⁵؛ به تحقیق او عبادتگری زهد پیشه بود. « در این مجال به همین مقدار بسنده می شود. 56

شهادت، مرگ برتر

در متون دینی از «شهادت» به عنوان برترین نوع مرگ یاد شده است. امام سجاد علیه السلام در گفتار تاریخی خود در برابر ابن زیاد، شهادت را افتخار خود می شمارد. 57 پیشوایان معصوم علیه السلام با این مدال افتخار به لقاء الهی پیوسته اند. 58

امام هادی علیه السلام نیز مانند امامان دیگر به درجه بلند شهادت نایل آمد. معتز خلیفه عباسی، در اقدامی جنایت کارانه حضرت را مسموم نمود و به شهادت رساند و منافقانه بر جنازه حضرت نماز گزارد. «البته پیش از آنکه جنازه حضرت را برای تشییع از منزل خارج سازند؛ امام عسکری علیه السلام بر جنازه مطهر پدر بزرگوارش نماز گزارده بود». 59

جنازه حضرت را پس از تشییع، به منزل باز گرداندند و عبادتگاه حضرتش را آرامگاهش قرار دادند 60 و این آرامگاه، زیارتگاه عاشقان و شیعیان آن امام همام گشت. به امید آنکه در دنیا به زیارتش نایل آییم و در سرای جاویدان از شفاعتش بهره جوییم.

پی نوشت ها :

1. عن ابی عبدالله (ع) قال: خرج الحسین بن علی (ع) علی اصحابه فقال: یا ایها الناس انّ الله جلّ ذکره ما خلق العباد الاّ لیعرفوه. . . فقال له رجل: یا ابن رسول الله بابی انت و امی، فما معرفة الله؟ قال: معرفة اهل کل زمان امامهم الذی - یجب علیهم طاعته - (بحارالانوار، ج 5، ص 312، دارالکتب الاسلامیه).
2. مفید، محمد، ارشاد، ص 327، مؤسسه اعلمی، بیروت.
3. مجلسی، محمدباقر، تاریخ چهارده معصوم، ص 975، انتشارات سرور.
4. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب، ج 3، ص 505، حیدریه نجف.
5. صدوق، محمد، علل الشرایع، ص 241، مکتبة الداوری، قم.
6. کلینی، محمد، اصول کافی، ج 1، ص 446، بیروت، ب 147، حالات الائمة فی السن.
7. مریم / 29 و 30.
8. کلینی، محمد، اصول کافی، ج 1، ص 380 و 447، بیروت.
9. همان، ص 448، ب 147.
10. همان، ص 381.
11. ارشاد، ص 329.
12. نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه، ص 91، حیدریه نجف.
13. طبرسی، امین الاسلام، اعلام الوری، ص 339، دار المعرفة، بیروت.

14. اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، ص 395، حیدریه نجف.
15. بحارالانوار، ج 50، ص 209.
16. ارشاد، ص 333.
17. همان.
18. رفیعی، علی، دهمین خورشید امامت، ص 67، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات، قم.
19. بحارالانوار، ج 50، ص 129.
20. ارشاد، ص 334.
21. دهمین خورشید امامت، ص 67.
22. اعلام الوری، ص 348.
23. فرقان / 27.
24. بحارالانوار، ج 50، ص 214.
25. جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ج 2، ص 149.
26. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، ج 2، ص 374، طبع مصر، ترجمه، ج 2، ص 502.
27. حسنی، هاشم معروف، سیره الائمة الاثنی عشر، ج 2، ص 472، دارالتعارف، بیروت.
28. هود / 65.
29. بحارالانوار، ج 50، ص 204.
30. صدوق، محمد، من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 609، طبغ تهران؛ عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 272.
31. حرّ عاملی، محمد، وسائل الشیعه، ج 17، ص 190، داراحیاء التراث العربی.
32. بقره / 257.
33. نازعات / 17.
34. نساء / 60.
35. طبری، محمد بن جریر، دلائل الامامة، ص 218، حیدریه نجف.
36. نصیری، رضی محمد، تاریخ تحلیلی اسلام، ص 258.
37. کشی، محمد، رجال کشی، ص 430، 505 و 508، مؤسسه اعلمی، کربلا.
38. سید رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 117 و 469.
39. رجال کشی، ص 435.
40. نجاشی، احمد، رجال النجاشی، ج 1، ص 211، طبع بیروت.
41. صدوق، محمد، توحید، ص 224، مؤسسه نشر اسلامی.
42. طبرسی، ابی منصور، احتجاج، ج 2، ص 251، نعمان نجف.
43. همان.
44. طوسی، محمد، تهذیب الاحکام، ج 6، ص 107، تهران.
45. آقا بزرگ تهرانی، محمد حسن، الذریعة، ج 13، ص 305، داراضواء، بیروت.
46. طوسی، محمد، رجال الطوسی، ص 409، حیدریه نجف.
47. رجال کشی، ص 502.

48. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج 5، ص 28، قم.
49. طوسی، محمد، الغيبة، ص 212، طبع نجف.
50. وسائل الشیعه، ج 1، ص 21.
51. معجم رجال الحديث، ج 10، ص 49.
52. ارشاد، ص 333.
53. دخیل، علی محمد، ائمتنا، ج 2، ص 251، بیروت.
54. ابن حجر عسقلانی، علی بن احمد، الصواعق المحرقة، ص 207، قاهره.
55. ابن کثیر دمشقی، حافظ، البداية و النهاية، ج 11، ص 19، بیروت.
56. برای آگاهی بیشتر ر. ک: به کتاب ائمتنا، ج 2، ص 250.
57. بحارالانوار، ج 45، ص 118.
58. همان، ج 27، ص 209.
59. قمی، عباس، الانوار البهية، ص 299، مؤسسه نشر اسلامی، قم.
60. قمی، عباس، منتهی الآمال، ج 2، ص 683، مؤسسه انتشارات هجرت، قم.